

هنر حسن انتخاب واژه‌ها



● دکتر غلامعلی حداد عادل

فردوسی در داستان «رستم و اسفندیار» می‌گوید:
ببینیم تا اسب اسفندیار
سوی آخور آید همی بر سوار
و یا باره‌ی رستم جنگ جوی
به ایوان نهد، بی خداوند، روی

هنر شاعر بزرگ در دو بیت بالا، این است که یک معنی واحد را یک بار برای اسفندیار و یک بار برای رستم، با دو دسته کلمات متفاوت و در قالب دو گروه عبارات به نحوی بیان کرده است که از یک بیت بوی کم‌اعتنایی و تحقیر، و از بیت دیگر احترام و علاقه به مشام می‌رسد. آن‌جا که سخن از اسفندیار است، فردوسی از کلمات «اسب»، «آخور»، «بی‌سوار» و «آمدن» استفاده می‌کند، و آن‌جا که سخن از رستم است، به جای همین کلمات «باره»، «ایوان»، «بی‌خداوند» و «روی نهادن» به کار می‌برد. بگذریم از این که رستم را با وصف جنگ‌جویی نیز می‌ستاید و اسفندیار را به چنین اوصافی موضوع نمی‌کند. عامه‌ی مردم نیز ضرب‌المثلی دارند که می‌گویند: «بنشین و بفرما و بتمرگ، هر سه یک معنی دارد، اما هر کدام جایی دارند.»

۱۶/۱۷ ۹۱۹۲

پاییز و زمستان ۱۳۸۵



چنانچه
در معنی دقیق
بسیاری از
افعال مترادف
نیک بنگریم
تصدیق خواهیم کرد
که بعضی از آن افعال
از لحاظ بار ارزشی
ختنا و بعضی دیگر
مثبت و بعضی
منفی اند

اگر در تعریف دو کلمه‌ی مترادف یا هم معنی بگوییم: «دو کلمه‌ی مترادف دو کلمه‌ای است که بتوان آن‌ها را در تمام موارد کاربرد، به جای یکدیگر قرار داد»، در آن صورت شاید بتوان گفت که تقریباً هیچ مترادفی در زبان وجود ندارد. البته می‌توان بسیاری از کلمات را مترادف دانست، اما این امر به میزان دقت ما بستگی دارد. اگر در همه‌ی کاربردهای دو کلمه‌ی به ظاهر مترادف باریک شویم، خواهیم دید که انطباق حوزه‌ی کاربردی آن‌ها بر یک دیگر کامل نیست و حتی شاید فی‌المثل دو کلمه‌ی «خوب» و «نیک» را هم در زبان فارسی نتوان مترادف دانست. این تفاوت ناشی از آن است که بسیاری از کلمات مترادف، هم در اصل معنی با یکدیگر فرقی ظریف دارند و هم این که هاله‌ی معنایی گرداگرد هر یک از آن‌ها از حیث وسعت و شدت، هاله‌ی خاصی است که سبب می‌شود، هر کدام از آن‌ها هویت و شخصیت خاص و مستقلاً پیدا کند. البته این فرق ظریف معمولاً از چشم آنان که صاحب نظر نیستند، مخفی می‌ماند و گاه نیز ضرورتی برای رعایت آن احساس نمی‌شود. اما مسلم است که توجه به چنین تفاوتی از لوازم ضروری کارگاه ذهنی نویسندگان بزرگ و ادیبان و شاعران درجه اول است و درک لطایف هنرمندانه‌ی آثار آنان نیز، مستلزم وقوف خوانندگان و شنوندگان به همین تفاوت‌های ظریف و دقیق است. از اسرار زیبایی و دلپذیری اشعار شاعرانی چون نظامی، سعدی و حافظ این است که به این نکته‌ی مهم توجه بسیار دارند و می‌دانند که: «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.»

فرق میان کلمات مترادف به جهات گوناگون است. گاه این فرق ناشی از تفاوت در مراتب مقدار و شدت و ضعف است و گاه به تفاوت در مراتب ارزشی مربوط می‌شود. حتی گاهی موسیقی کلمات و آهنگ و آوایی که از تلفظ آن‌ها برمی‌خیزد و احوال و احساس‌هایی که بر اثر شنیدن آن‌ها در شنونده و خواننده به وجود می‌آید، سبب تمایز میان کلمات مترادف و رجحان یکی بر دیگری در متن یا بافت خاصی می‌شود. تفاوت موردنظر ما، اسم و فعل و صفت را شامل می‌شود. در دو بیت منقول از فردوسی، «اسب» و «باره» اسم‌اند و «آمدن» و «روی نهادن» فعل؛ به عبارت دیگر، اسمی که معنای فعل از آن برمی‌آید (مصدر).

چنانچه در معنی دقیق بسیاری از افعال مترادف در فرهنگ‌های لغت نیک بنگریم، تصدیق خواهیم کرد که بعضی از آن افعال از لحاظ بار ارزشی، ختنا و بعضی دیگر مثبت و بعضی منفی‌اند و هرگاه شخصی بخواهد چیزی یا کسی را بدون تحسین یا تقبیح، و با بی‌طرفی توصیف کند، فعل ختنا به کار می‌برد و در مقام ستایش و پسند و اظهار علاقه و احترام، از فعل با بار مثبت، و در مقام نکوهش و ابراز نفرت، از فعل یا بار منفی استفاده می‌کند. سه صفت معمولی «آغشته»، «آراسته» و «آلوده» مثال خوبی است. پیداست که اولی تقریباً بدون بار ارزشی، دومی مثبت و سومی منفی است. چنانچه می‌گوییم: «دست‌های معلم در پایان درس، آغشته به گردگچ بود»، یا: «قاتل دست خود را به خون مقتول آلوده کرد»، و یا این که: «دست‌های دخترک با دست‌بندی از طلا آراسته شده بود.» در دو جدولی که تنظیم کرده‌ایم، وجوه مثبت، منفی و ختثای چند فعل و چند صفت با جایگاه و درجه‌ی آن‌ها مشخص شده است.

جدول ۱

ملاحظات	صفت به معنی منفی کلمه	صفت به معنی مثبت کلمه	صفت به معنی خنثای کلمه
	دچار - مبتلا	برخوردار	دارا
	آلوده	آراسته	آغشته
	انباشته	آکنده - سرشار	پر
معنی منفی (غالباً استعمال عامیانه دارد .)	خپل	فربه	چاق
	بدعت آمیز	بدیع	نو
در توصیف قد و قامت	دراز	رفیع	بلند
در توصیف قد و قامت	پست - کوتوله	کوتاه اندام	کوتاه
معنی منفی (استعمال عامیانه دارد .)	کپیده	آرمیده	خوابیده
معنی مثبت، مجازی است .	کور	روشن دل	نابینا

جدول ۲

ملاحظات	صفت به معنی منفی کلمه	صفت به معنی مثبت کلمه	صفت به معنی خنثای کلمه
	(چیزی) پیش کسی انداختن	تقدیم کردن	دادن
	نگاهی انداختن	ملاحظه کردن نظر کردن	دیدن
	(ناگهان) سبز شدن	ظهور کردن	پیداشدن - پدیدار شدن
	احضار کردن	دعوت کردن	فراخواندن
	هلاک شدن به درک واصل شدن	رحلت کردن فوت کردن	مردن
وجه منفی، کاربرد عامیانه دارد .	لمباندن - کوفت کردن	میل کردن	خوردن
	(شعر) بافتن	(شعر) سرودن	(شعر) گفتن

تذکر این نکته لازم است که مراد ما از تنظیم این جدول‌ها، صرفاً اجرای تمرینی مقدماتی است و به هیچ وجه در مقام استقصا و استقرای این نمونه‌ها در زبان فارسی نبوده‌ایم و حتی مدعی نیستیم که تنظیم همین جدول هم با ذکر نمونه‌هایی دقیق‌تر و مناسب‌تر ممکن نباشد. احتمال نیز می‌توان داد که در شعر و نثر بزرگان و استادان هم، گاهی همین کلمات برخلاف آنچه در این جا آمده است به کار رفته باشد که ما آن موارد را البته استثنا می‌دانیم.

پس از آن چه در طرح اصل مطلب گفتیم و دو جدولی که به دست دادیم، اکنون به ذکر چند نکته می‌پردازیم که بعضی در حکم پیشنهاد و بعضی دیگر در حکم نتیجه‌اند:

۱. تکرار و تأکید می‌کنیم، توجه به این قبیل تفاوت‌های ظریف و دقیق که معمولاً در کتاب‌های لغت و فرهنگ‌های موجود ذکر می‌شود از آن‌ها به میان نیامده، مهم و ضروری است و کسانی که می‌خواهند در نگارش فارسی و زبان و ادبیات، قوتی به هم رسانند و با استفاده از لفظ مناسب معنی، هنرمندانه بر بلاغت کلام خویش بیفزایند، باید به این گونه تفاوت‌ها حساس باشند و بلکه در آن‌ها وسواس داشته باشند.

مرحوم دکتر قاسم غنی در یادداشت روزانه‌ی مورخ نهم خردادماه ۱۳۲۷، بعد از آن که در آمریکا خبر فوت علامه‌ی قزوینی را در ششم خرداد دریافت می‌کند، در توصیف دقت نظر او، از جمله می‌نویسد: «اطلاعات او فقط به منظور حقیقت و علم دوستی بود. طالب علم به تمام معنی کلمه بود. به قدری این مرد خاضع و فروتن و ساده و بی‌پیرایه بود که حدی بر آن متصور نیست. نمی‌دانم، از چیزهایی است که از لب کم کسی به اندازه‌ی او شنیده شده است. گمان می‌کنم، شاید، احتمال می‌دهم، به احتمال قوی، و به ظن قوی، به اقرب احتمال، به احتمال قریب به یقین، و امثال آن، از عباراتی بود که دائماً از او شنیده می‌شد و مواردی هم بود که می‌گفت: «به طور قطع و مسلم، به طور حتم، یقیناً، به عین الیقین، بدون شک» و امثال آن. در صحبت کردن مانند علمای ریاضی بود. هر لغتی را به جای خود برای معنای مقصود به کار می‌برد و ذره‌ای مماشات و مسامحه نداشت؛ هم در نوشتن و هم در تقریر شفاهی» [غنی، ۱۳۵۹: ۱۵۳].

غفلت از این ظرایف، زبان را از تنوع دور می‌سازد و غنای واژگانی آن را از بین می‌برد. کسانی که بدون توجه به جایگاه در خور هر لفظ، در بیان انواع مقاصد، همیشه و همه جا از تعداد معدودی از الفاظ به معانی محدود استفاده می‌کنند، در حقیقت با این یکدست ساختن و یکنواخت کردن، دست خود را می‌بندد و زبان را از انعطاف می‌اندازند و خشن و زمخت و خالی از لطف می‌سازند. چنین است که گاه به تعبیراتی نارسا و در عین حال مضحک برمی‌خوریم، وقتی می‌شنویم که کسی می‌گوید: «فلان کس از ضعف برخوردار است»، به جای آن که بگوید: «به ضعف دچار است»، و یا وقتی از «ضعف کامل!» و یا حتی «عیب و نقص کامل»، به جای «ضعف مفرط» یا «عیب و نقص فراوان» تعبیر می‌شود.

۲. برای کسب توانایی لازم در تشخیص تفاوت‌های ظریف معنایی واژه‌ها باید آثار نظم و نثر استادان متقدم را با دقت و حوصله مطالعه کرد و از آنان هنر استخدام لفظ مناسب معنی را آموخت. ذیلاً به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم و پیشاپیش متذکر می‌شویم که این نمونه‌ها به جز آن قطعه‌ی منسوب به ناصر خسرو، همانند آن دو بیت منقول از فردوسی نیست که در آن‌ها، افعال و صفات مثبت و منفی در کنار هم و دوشادوش آمده باشد تا بتوان مقایسه‌ای صورت داد. اما با

یکدست ساختن
و یکنواخت کردن
زبان را
از انعطاف می‌اندازند
و خشن و زمخت
و خالی از لطف
می‌سازند

۱۶/۱۷

پاییز و زمستان ۱۳۸۵

۳۳

سعدی چون می خواهد
 دو شخصیت
 متفاوت و متضاد را
 در برابر هم قرار دهد،
 از تعدادی
 افعال و صفات متضاد
 استفاده می کند
 و مانند نقاشی چیره دست
 چهره‌ی شخصیت‌های
 داستان خود را
 چنان طراحی
 و رنگ آمیزی می کند
 که گویی خواننده
 حکایت نمی خواند،
 بلکه تماشاگر فیلمی
 مستند است

۱۶/۱۷ ۹۱۹۲

پاییز و زمستان ۱۳۸۵

۲۴

تأمل در آن‌ها، می‌توان به هنر حسن انتخاب استادان ادب فارسی در گزینش واژه‌های متنوع، دقیق، ظریف، خوش تراش و خوش آهنگ پی برد.

نخستین نمونه، قطعه‌ای است منسوب به ناصر خسرو در مقایسه‌ی نیک بختان و خوب رویان و سعادتمندان و منعمان و تیره بختان و زشت رویان و بیچارگان. در این قطعه، از هنر حسن انتخاب واژه‌ها استفاده‌ی بسیار شده است. چنان‌که برای رومی زیباروی، کلمه‌ی «چهره» و برای حبشی زشت رو، «صورت» به کار رفته و از «مایه‌ی» خوبی چهره‌ی اولی و «علت» زشتی صورت دومی سؤال شده است و می‌دانیم که یک معنی «علت» و بلکه معنای اصلی آن، بیماری و ناخوشی است. بیت آخر هم که در آن، «نعمتِ منعم دریا دریا» و «محنتِ مفلس کشتی کشتی» وصف شده، هنرمندانه است. از جهت آوایی و موسیقی کلمات هم، ذوق فوق العاده‌ای اعمال شده و تا آن‌جا که ممکن بوده در مجاورت قافیه که در آن «صامتِ ش» تکرار می‌شود، الفاظی آمده که همان صامت را دارد و در یک بیت نیز «صامتِ س» آمده است. اگر به کلمه‌ی سرشت در بیت اول و دو کلمه‌ی «کشیش کشتی» در بیت چهارم، و جمله‌ی «مشاطه توگشتی» در بیت پنجم، و «خسیس بهشتی» در بیت ششم، و «کشتی کشتی» در بیت ششم توجه کنیم، این هنرنمایی آشکار می‌شود و البته این قطعه، از این ریزه کاری‌ها بسیار دارد.

بار خدایا اگر ز روی خدایی

طینت انسان همه جمیل سرشتی

چهره‌ی رومی و صورت حبشی را

مایه‌ی خوبی چه بود و علت زشتی؟

طلعت هندو و روی ترک چرا شد

هم‌چو دل دوزخی و روی بهشتی؟

از چه سعید اوفتاد و از چه شقی شد

ز اهد محرابی و کشیش کنشتی؟

چیست خلاف اندر آفرینش عالم

چون همه رادایه و مشاطه توگشتی

گیرم دنیا ز بی‌محلای دنیا

برگرهی خربط^۱ و خسیس بهشتی

نعمت منعم چراست دریا دریا؟

محنت مفلس چراست کشتی کشتی؟^۲

نمونه‌ی دوم را از «تاریخ بیهقی»، اثر گران سنگ مورخ و ادیب گران قدر، ابوالفضل بیهقی انتخاب کرده‌ایم و بخشی از قصه‌ی «بردار کردن حسنک وزیر» را که نزد اهل ادب معروف است، آورده‌ایم: «و پس از آن، شنیدم از ابوالحسن حرملی که دوست من بود و از متخصان بوسهل، که روز شراب می‌خورد و با وی بودم، مجلسی نیکو آراسته و غلامان بسیار ایستاده و مطربان همه خوش آواز. در آن میان فرموده بود تا سر حسنک پنهان از ما آورده بودند و بداشته در طبقی با مکبه برداشتند. پس گفت نوباوه آورده اند، از آن بخوریم. همگان گفتند خوریم. گفت بیارید. آن طبق بیاورند و ازو مکبه برداشتند، چون سر حسنک را بدیدیم، همگان متحیر شدیم و من از حال بشدم. و بوسهل بخندید، و به اتفاق شراب در دست داشت به بوستان ریخت، و سر باز



بردند. و من در خلوت دیگر روز او را بسیار ملامت کردم، گفت: ای ابوالحسن تو مردی مرغ دلی، سر دشمنان چنین باید. و این حدیث فاش شد و همگان او را بسیار ملامت کردند بدین حدیث و لعنت کردند. و آن روز که حسنگ را بردار کردند، استاد **بونصر** روزه بنگشاد و سخت غمناک و اندیشه مند بود، چنان که به هیچ وقت او را چنان ندیده بودم و می گفت چه امید ماند؟ و **خواجه احمد حسن** هم برین حال بود و به دیوان نشست. و حسنگ قریب هفت سال بر دار بماند چنان که پای هایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنان که اثری نماند تا به دستوری فرو گرفتند و دفن کردند. چنان که کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست. و مادر حسنگ زنی بود سخت جگرآور، چنان شنودم که دو سه ماه ازو این حدیث نهان داشتند. چون بشنید جزعی نکرد، چنان که زنان کنند. بلکه بگریست به درد، چنان که حاضران از درد وی خون گریستند. پس گفت: بزرگا مردا

که این پسر بود! که پادشاهی چون **محمود** این جهان بدو داد و پادشاهی چون **مسعود** آن جهان. و ماتم پسر سخت نیکو بداشت، و هرچه خردمند که این بشنید، بیسندید و جای آن بود» [بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۳۶-۲۳۵].

نمونه‌ی سوم از سعدی و گلستان اوست و همان حکایت دو معلم که یکی تندخو بود و دیگری نرم خو که شعر معروف آن یعنی:

استاد معلم ار بود بی آزار

خرسک بازند کودکان در بازار

در زبان فارسی ضرب المثل شده است. در این حکایت، سعدی چون می خواهد دو شخصیت متفاوت و متضاد را در برابر هم قرار دهد، از تعدادی افعال و صفات متضاد استفاده می کند و مانند نقاشی چیره دست، چهره‌ی شخصیت‌های داستان خود را چنان طراحی و رنگ آمیزی می کند که گویی خواننده، حکایت نمی خواند، بلکه تماشاگر فیلمی مستند است که از مکتب خانه‌ای در قرن هفتم تهیه شده است:

«معلم کتابی را دیدم در دیار مغرب ترش روی، تلخ گفتار، بدخوی، مردم آزار، گدا طبع، ناپرهیزگار که عیش مسلمانان به دیدن این تبه گشتی و خواندن قرآنش دل مردم سیه کردی. جمعی پسران پاکیزه و دختران دوشیزه به دست جفای او گرفتار، نه زهره‌ی خنده و نه یارای گفتار؛ که عارض سیمین یکی از تیانچه زدی و گه ساق بلورین دیگری را شکنجه کردی. القصه شنیدم که طرفی از خباثت نفس وی معلوم کردند، بزدند و برانند. پس آن گه مکتب وی به مصلحی دادند. پارسایی سلیم، نیک مرد حلیم که سخن جز به حکم ضرورت نگفتی و موجب آزار کس بر زبانش نرفتی. کودکان را هیبت استاد نخستین از سر به در رفت و معلم دومین را اخلاق ملکی دیدند، دیو یک یک شدند. به اعتماد حلم او، علم فراموش کردند. هم چنین اغلب اوقات به بازیچه فراهم نشستندی و لوح درست ناکرده، در [سر] هم شکستندی.»

استاد معلم ار بود بی آزار

خرسک بازند کودکان در بازار

بعد از دو هفته، در آن مسجد گذر کردم و معلم اولین را دیدم که دلخوش کرده [بودند] و به

حافظ با قوت طبع
ذوق و سلیقه‌ی بی مانند
و انتخاب الفاظ مناسب
به این غزل
استحکامی فولادوار
و روانی و سلاستی
آبگونه بخشیده است

۱۶/۱۷ ۹۰۱۷

پاییز و زمستان ۱۳۸۵

۲۵

مقام خویش آورده. انصاف برنجیدم و لاحول گفتم که دگر [باره] ابلیس را معلم ملائکه چرا کردند؟ پیرمردی ظریف جهان دیده بشنید و بخندید و گفت:

پادشاهی پسر به مکتب داد

لوح سیمینش بر کنار نهاد

بر سر لوح او نبشته به زر:

چور استاد، به که مهر پدر

و بالاخره آخرین نمونه، غزلی است از حافظ که در آن سرای مغان و پیرمغان را توصیف می کند و از خطاب و عتایی که پیر با رویی خندان با وی داشته، سخن می گوید. ردیف و قافیه ی غزل چنان است که بیشتر اقتضای صفت مفعولی دارد و این خود با قصد حافظ برای توصیف رفتار و گفتار پیر مغان متناسب است. حافظ با قوت طبع، ذوق و سلیقه ی بی مانند و انتخاب الفاظ مناسب، به این غزل استحکامی فولادوار و روانی و سلاستی آبگونه بخشیده است و پیداست که دو بیت آخر که هیچ ربطی به بافت و ساخت معنایی غزل ندارد، الحاقی خود اوست که بنا به مصلحت چنان وصله ی ناجوری، ذیل غزل دوخته شده است.

در سرای مغان رفته بود و آب زده

نشسته پیر و ملایی به شیخ و شاب زده

سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر

ولی ز ترک کله چتر بر سحاب زده

شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده

عذار مغبچگان راه آفتاب زده

عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز

شکسته کسمه و بر برگ گل گلاب زده

گرفته ساغر عشرت فرشته ی رحمت

ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده

ز شور و عربده ی شاهدان شیرین کار

شکر شکسته، سمن ریخته، رباب زده

سلام کردم و با من به روی خندان گفت

که ای خمار کش مفلس شراب زده

که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای

ز گنج خانه شده، خیمه بر خراب زده

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند

که خفته ای تو در آغوش بخت خواب زده

بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم

هزار سف ز دعاهای مستجاب زده

فلک جنیبه کش شاه نصرت الدین است

بیا ببین ملکش دست در رکاب زده

خرد که ملهم غیب است بهر کسب شرف

ز بام عرش مدش بوسه بر جناب زده

تأثیر پیشوندها

در معنی فعل

بی شباهت به

تأثیر چاشنی

وادویه و نمک

در غذا نیست که

هر چند به مقدار اندک

غذا را چنان خوش طعم

و مطبوع می سازد

که گویی اصل غذا

همان است

۱۶/۱۷ ۹۱۹۲

پاییز و زمستان ۱۳۸۵

۲۶



۳. یکی از ابزارهایی که در کارگاه بزرگ و متنوع زبان و ادب فارسی موجود است و استادان می‌توانند از آن برای زیباسازی کلمات و جملات و ظرافت بخشی به آن‌ها استفاده کنند و مخصوصاً معنی افعال را به کمک آن رقیق و دقیق سازند، «پیشوند» است که در روزگار ما، نویسندگان بدان کمتر عنایت دارند و از آن کمتر استفاده می‌کنند. پیشوندهایی مانند «فرو»، «فرا»، «بر»، «در» و «باز» و امثال آن، گاه در معنی فعل، چنان تأثیر و تغییر ایجاد می‌کنند که نویسنده را از افزودن یک عبارت طولانی بی‌نیاز می‌سازند. تأثیر این پیشوندها در معنی فعل، بی‌شبهت به تأثیر چاشنی و ادویه و نمک در غذا نیست که هر چند به مقدار اندک، اما همان اندک، غذا را چنان خوش طعم و مطبوع می‌سازد که گویی اصل غذا همان است. یکی از نویسندگانی که استادی خود را در استفاده از این ابزار سودمند، به خوبی ثابت کرده است، **ابوبکر عتیق**

نیشابوری، مشهور به «سورآبادی» است که قصص قرآن او به اهتمام استاد ارجمند ما، جناب آقای دکتر **یحیی مهدوی**، در دست‌رسی فارسی‌زبانان و ادب‌دوستان قرار گرفته است. در اثبات این مدعا، بخشی از قصه‌ی **موسی** (علیه‌السلام) را از این کتاب نقل می‌کنیم.

«و یُسْرِئِ أَمْرِي... و آسان کن مرا کار من؛ یعنی این کار رسالت که صعب کاری است پیغام بردن بچنو طاعنی و مناظره کردن با وی. و بازگشای گرهی از زبان من تا دریاوند سخن من. گفته‌اند: مراد ازین آن است که گره طمع از زبان من گشاده کن، زیرا که طامع حق بنگوید: از آن گفت که در زمان موسی بستگی بود از آن وقت باز که آتش بر زبان نهاد و آن، آن بود که در کودکی در خانه‌ی **فرعون** بود. وقتی فرعون او را برگرفت، موسی دو دست به ریش فرعون زد، و آن ریشی بود که به جواهر و یواقیق بافته، آن را فرو کند. فرعون خشم گرفت، او را بر زمین زد و گفت: من همی گفتم که وی دشمن بچه‌ای است. این را بیاید کشت. ایسیه گفت: ای بخت نیک، دو ساله کودکی چه داند که می‌چکند، وی آن از نادانی کرد. فرعون گفت: لابل که وی این به قصد کرد. ایسیه گفت: تجربه کنید تا بدانید که نه به قصد کرد. بفرمود تا طشتی سنجد و طشتی اخگر بیاوردند در پیش موسی بنهادند تا موسی دست فرا کدام کند. موسی خواست که دست فرا سنجد کند. **جبرئیل** فروآمد و دست وی را سوی اخگر گردانید تا اخگر آتش برگرفت و در دهن نهاد. زبان وی بسوخت. بخروشید. فرعون را دل بر وی بسوخت، وی را بنواخت. از آن وقت باز، بستگی در زبان موسی بود، تا آن وقت که گفت **وَأَحْلِلْ عَقْدَهُ مِنْ لِسَانِي**، خدای تعالی آن را از زبان وی برگرفت» [نیشابوری، ۱۳۶۵: ۲۴۶-۲۴۷].

۴. احاطه بر مراتب مثبت و منفی و خنثای واژه‌ها و توانایی سنگین و سبک کردن آن‌ها، مخصوصاً در ترجمه‌ی متون ادبی اهمیت و ضرورت بسیار دارد. چنین تسلطی در زبان بیگانه دیر و دشوار به دست می‌آید و به همین جهت، همواره ترجمه از زبان بیگانه به زبان مادری آسان‌تر و موفقیت‌آمیزتر از ترجمه از زبان مادری به زبان بیگانه است. هرکس در زبان مادری خود با چم و خم واژه‌ها و مورد استعمال و استفاده‌ی دقیق و درست آن‌ها آشنا تر است تا در زبان بیگانه‌ای که بعداً فرا گرفته است. ترجمه‌ی شعر از یک زبان به زبان دیگر، از جمله به همین علت، معمولاً دشوار و گاه ناممکن است. زیرا شعر عرصه‌ی خودنمایی واژه‌های آکنده از احساس است که هر کدام مانند سیمی از سیم‌های تار و ستور در جای خود به صدا درمی‌آیند و احساس خاصی را در

کسانی که
از استفاده از
واژه‌های عربی معمول
در زبان فارسی
خودداری می‌کنند
در حقیقت
توانایی، ظرافت
و دقت را
از زبان خود می‌گیرند

۱۹/۱۷

پاییز و زمستان ۱۳۸۵

۲۷

احاطه بر
مراتب مثبت و منفی
و خنثای واژه‌ها
و توانایی سنگین
و سبک کردن آن‌ها،
مخصوصاً
در ترجمه‌ی متون ادبی
اهمیت و ضرورت
بسیار دارد

۱۶/۱۷ ۹۱۹۳

پاییز و زمستان ۱۳۸۵

۲۸

شنونده برمی‌انگیزند. یافتن معادل کاملاً برابر واژه‌های شاعرانه‌ی یک زبان در زبانی دیگر، یا ناممکن است یا دشوار.

اگر می‌بینیم که ترجمه‌ی بعضی از مترجمان، در میان انبوه ترجمه‌های معمولی و یا ناخوشایند، چونان گوهری می‌درخشد و ماندگار می‌شود، این توفیق را نباید تنها نتیجه‌ی تسلط آنان بر زبان خارجی بدانیم، بلکه مهم‌تر از آن باید احاطه‌ی آنان را به زبان مادری‌شان تصدیق و تحسین کنیم. ۵. همین‌جا باید بگوییم، کسانی که از استفاده از واژه‌های عربی معمول در زبان فارسی خودداری می‌کنند و خود را با افراط در فارسی‌گرایی به تکلف می‌اندازند، در حقیقت توانایی، ظرافت و دقت را از زبان خود می‌گیرند. هیچ‌یک از ادیبان بزرگ صدساله‌ی اخیر، که دوران اوج و اعتلای نثر فارسی است، عربی ستیز و عربی‌گریز نبوده‌اند. آنان خوب می‌دانسته‌اند که استفاده‌ی بجا و بموقع از کلمات عربی مرسوم و معمول در زبان فارسی، زبان آنان را غنی‌تر و قوی‌تر می‌سازد و به شعر و نثرشان لطافت، ظرافت و دقت بیشتری می‌بخشد.

۶. گاه اتفاق می‌افتد که مترجمان و یا نویسندگان، در ترجمه یا وضع یک اصطلاح، آگاهانه یا ناآگاهانه واژه‌هایی به کار می‌برند که بار ارزشی مطلوب یا نامطلوبی نسبت به مفهوم یا مصداق آن اصطلاح در خواننده القا می‌کند. مترجمی که اصطلاح «ایده‌آلیسم» را به جای «اصالت معنی» یا «اصالت تصور» را به «پندارگرایی» ترجمه کرده، دانسته یا ندانسته چنین کاری کرده است. درست است که پندار در فارسی به معنی اندیشه و ادراک هم به کار رفته و شعار از رواج افتاده‌ی «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» هم شاهده‌ی بر این معنی است، اما غالباً و معمولاً «پندار» به معنی خیال موهوم و بی‌اصل و اساس در مقابل شناخت درست و حقیقی به کار رفته و می‌رود و لفظی تحقیق‌آمیز^۳ است. اطلاق «پندارگرایی» بر ایده‌آلیسم که یک مکتب فلسفی است، به قول اهل اصطلاح، خالی از قصد انشا و صدور یک حکم ارزشی^۴ نبوده است. در روزنامه‌نگاری و تحریر مقالات خبری برای رسانه‌ها، معمولاً نویسندگان سعی می‌کنند با استفاده از همین هنر حسن انتخاب واژه‌ها، موضوع سیاسی خود و یا حزب و دولت خود را به نحوی ظریف اعلام و اعمال کنند. مثلاً در حالی که رادیوی جمهوری اسلامی ایران از مبارزان فلسطینی در برابر اشغالگران قدس با عنوان «رزمندگان فلسطینی» یاد می‌کند، رادیوی آمریکا آن‌ها را «ستیزه‌جویان فلسطینی» می‌نامد.

چنین است نام‌گذاری اشخاص، اشیا، کالاها و مغازه‌ها که اگر با عنایت به بار ارزشی مثبت کلمات صورت گیرد، همواره در هر نوبت که آن نام به کار رود، در واقع صاحب نام به نحو ضمنی تحسین و تمجید شده است.

۷. با اندکی تأمل می‌توان دانست که همه‌ی افعال و نام‌ها، مراتب و درجاتی را که در این نوشته ذکر کردیم، ندارند. فی‌المثل اسم‌ها و صفت‌هایی که اصولاً برای تحسین و تمجید و یا برعکس، برای تحقیر و تقبیح وضع شده‌اند، چنان نیستند که برای آن‌ها بتوان لفظی مترادف یافت که برخلاف آن معنا دلالت کند. مثلاً برای صفت «زیبا» نمی‌توان لفظ دیگری با همین معنی پیدا کرد که خنثا و یا منفی باشد، و یا برای صفت «کوتاه» می‌توان لفظ «پست» را با بار ارزشی منفی به کار برد، اما یافتن لفظ دیگری به همین معنی با بار ارزشی مثبت، شاید دشوار باشد. تحقیق در خصوصیات ماهوی واژه‌هایی که این چنین محل تشکیک‌اند و آن‌هایی که این درجه‌بندی را برنمی‌تابند، خود ممکن است موضوع مقاله‌ی دیگری باشد.

۸. حسن انتخاب در واژه‌ها که موضوع اصلی این مقاله است، در ضرب‌المثل‌ها هم مصداق

دارد. ضرب المثل‌هایی داریم هم مضمون و هم معنی که تفاوت آن‌ها در همین بار ارزشی مثبت و منفی است. به عنوان مثال، می‌توان از دو ضرب المثل: «برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند» و «با یک گل بهار نمی‌شود» یاد کرد که اولی بار منفی و دومی بار مثبت دارد. شعر زیر نیز شاهد مقصود ماست:

روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای

یک داغ دل بس است برای قبیله‌ای

که در آن، هر دو مصرع ضرب المثل است، اما اولی مثبت است و دومی منفی. در ترجمه‌ی ضرب المثل‌ها نیز رعایت این دقیق و ظرافت واجب است. گاهی در بحث‌ها و نوشته‌های سیاسی فرنگی این ضرب المثل به کار می‌رود: «کسی که در خانه‌ی شیشه‌ای زندگی می‌کند، سنگ اندازی نمی‌کند.» معادل فارسی این ضرب المثل این است: «آن‌را که خانه‌نشین است، بازی نه این است» که پیداست تا چه اندازه از آن نمونه‌ی فرهنگی ایرانی‌تر و ادیبانه‌تر است. بی‌توجهی به تفاوت ظریف ضرب المثل‌ها گاهی ممکن است نتایج نامطلوبی به بار آورد و کسی که می‌خواهد با استفاده از یک ضرب المثل، مناسب‌خوانی کند، حرف نامناسبی بزند و موجب استهزا و رنجش دیگران شود.

۹. سرانجام، آخرین نکته این است که می‌توان در زبان فارسی کوششی آغاز کرد برای تدوین فرهنگ لغات مترادف که در آن، این‌گونه تفاوت‌های ظریف و مهم معنایی با استفاده از کاربرد به جای هر لغت نشان داده شود. چنین فرهنگی برخلاف فرهنگ‌های معمولی که بیشتر به کار خارجیان فارسی‌آموز می‌آید، برای خود فارسی‌زبانان مفید و آموزنده است. البته دست یازیدن به چنین کاری موقوف آن است که نخست فرهنگ جامعی بر پایه‌ی بهترین روش‌های دانش فرهنگ‌نویسی و با رجوع به متون و منابع درجه اول دیرینه و امروزی زبان فارسی صورت پذیرد و این خود، کاری است که زبان فارسی سال‌هاست چشم انتظار آن است.

اسم‌ها و صفت‌هایی
که اصولاً برای
تحسین و تمجید
و یا برعکس
برای تحقیر و تقیب
وضع شده‌اند
چنان نیستند که
برای آن‌ها بتوان
لفظی مترادف یافت
که برخلاف آن معنا
دلالت کند

◀ زیرنویس

۱. خریط: کنایه از احمق و نادان.

۲. این قطعه از صفحه‌ی ۵۰۸ دیوان اشعار ناصرخسرو و به تصحیح سید نصرالله تقوی و از انتشارات امیرکبیر (تهران، ۱۳۵۵) نقل شده، اما در دیوان مصحح مینوی و محقق نیامده است و به همین جهت ما آن را منسوب به ناصرخسرو دانسته‌ایم. قرائن معنایی نیز حاکی از آن است که نمی‌توان به انتساب آن به ناصرخسرو مطمئن بود. از جناب آقای دکتر حسن حبیبی که مرا به این قطعه رهنمون شدند، سپاس‌گزاری می‌کنم.

3. pejorative

4. value pejorative

◀ منبع

* برگرفته از مجموعه گفتارها درباره‌ی زبان معیار و نمونه‌هایی از زبان معیار، مربوط به گزارش طرح پژوهشی زبان فارسی معیار در متن آموزشی، سیما وزیرنیا، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، اردیبهشت ماه ۱۳۸۴.

۱. غنی، قاسم. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی (ج ۳). لندن. ۱۳۵۹.

۲. بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی. به تصحیح دکتر اکبر فیاض. انتشارات دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد. ۱۳۵۰.

۳. نیشابوری، ابوبکر عتیق. قصص قرآن مجید. به اهتمام یحیی مهدوی. انتشارات خوارزمی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۵.

۱۶/۱۷ ۹۱۷۹

پاییز و زمستان ۱۳۸۵

۲۹